

پدایش طبقات

در ایران به روایت شاهنامه
محمد رضا عادل
به نام خداوند جان و خرد
مترین برتر اندیشه برتندرد

امروزه دیگر از بدیهیات است که: در کره زمین جامعه‌های انسانی از مردمان پراکنده پدید آمدند. و نیز: در جوامع گوناگون، طبقات مختلف و متضادی بوجود آمده‌اند.
سوال اینست که: چگونه؟

پاسخها گوناگون است. هر کس و هر گروهی از دیدگاهی به این پرسش پاسخ داده و می‌دهد و خواهد داد.

ما را به پاسخهای آنان- در این مقاله- کاری نیست. در این گفتار تلاش می‌کنیم که ببینیم، حکیم ابوالقاسم فردوسی، چگونه به این پرسش پاسخ گفته است. شاهنامه، کتابی است تاریخی. تاریخ نه یک ملت، ایرانی-، که به دلیل آمیختگی ملتهای همجوار می‌توان گفت، تاریخ ملتهایی چند است. اما تاریخی است شاعرانه. سخن را کوتاه می‌کنیم، شاهنامه را می‌کشاییم تا ببینیم این ادیب و حکیم ایرانی، در هزار و چندسال پیش، جامعه و طبقات آن را چگونه دیده، خوانده و شنیده بوده‌است.

انسانهای نخستین کوه‌نشین هستند و نخستین حکمران- کیومرث- نیز جایگاهش کوهستان است:

کیومرث شد بر جهان کدخدای
سربخت و تختش برآمد به کوه
در این دوران میان انسانها، کشمکش و جدالی نیست. و نه تنها میان انسانها، که حیوانات نیز، همچون انسانها، در صلح و صفا زندگی می‌کنند:
دد و دام و هر جانورکش بدید
دو تا می‌شدندی بر تخت او
ازان برشده فره و بخت او
پس از کیومرث، نوه‌اش هوشنگ، فرماندهی مردمان را برعهده می‌گیرد. در این دوران، دستاوردهای مادی فزونی می‌یابد. اختراعات و اکتشافات مادی، به‌ساده‌تر شدن زندگی کمک می‌کنند، نخستین پدیده، کشف آتش است. هوشنگ به‌طور اتفاقی، آن را کشف می‌کند. او ماری را می‌بیند. سنگی به‌سویش پرتاب می‌کند. مار می‌جهد. ولی:

۱. تمامی تاکیدها در ابیات این مقاله ازماست.

۲. تمامی ابیات، برگرفته از شاهنامه فردوسی، مسکو، ۱۹۶۷ می‌باشد.

۳. ۱ج، ص ۲۸، ابیات ۹-۱۵
۴. ۱۵-۱۴۲۹۱

بر آمد به سنگ گران سنگ خرد همان و همین سنگ بشکست گرد
 فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگه^۵
 آتش- این مادر تمامی اختراعات انسانی- کشف می شود، حال دیگر حرکت
 آسان است.

آهنگری پدید می آید:

چو بشناخت [آتش را] آهنگری پیشه کرد

از آهنگری اره و تیشه کسرد^۶

ابزار تولید ساخته شده است. دیگر انسان دستانش تهی نیست. پس به مبارزه با
 طبیعت برمی خیزد:

چو این کرده شد [ابزارسازی] چاره آب ساخت

ز دریایها رودها را به ساخت

به جدوی و به رود آبها راه کسرد

به فرخندگی رنج کوتاه کرد^۷

با این اقدامات، انقلابی در کشت و وزر پدید می آید و امکان افزایش فرآورده های
 کشاورزی فراهم می شود:

چراگاه مردم بدان بفرزود پراگند پس تخم و کشت و درود

بو نچید پس هر کسی نان خویش بودزید بشناخت سامان خویش^۸

در این زمان انسانها، امکان افزایش تولید را به دست آورده اند ولی هرکسی برای
 خود. هنوز امکانات بهره کشی از کار دیگران فراهم نشده است. هرکس باید برای خود
 برنجد و بودزد.

روند پیشرفت ابزار تولید و نعم مادی در دوران طهمورث جانشین هوشنگ نیز
 بلاوقته ادامه می یابد. در این دوران بسیاری از حیوانات اهلی می شوند. لباسهای گرم
 از پوست و پشم حیوانات تهیه می شود.

در این زمان، تقریباً جامعه به حدی از توان مادی رسیده است که بتواند به مسائل
 معنوی نیز بیندیشد. طهمورث این کار را به وسیله دیوهایی* که اسیر شده اند انجام می دهد.
 آنان خواندن و نوشتن را بدو آموزش می دهند:

نیشن به خسرو بیاموختند دلش را بدانش برافروختند

نیشن یکی نه که نزدیک سی چه رومی چه تازی و چه پارسی

[چه سفدی چه چینی و چه پهلوی ز هر گونه کان همی بشنوی]

اگر در گذشته هر کسی مجبور بود فقط برای خود «برنجد» و «بورزد»، حالا دیگر
 این نیازچندان محسوس نیست. تولید انبوه محصولات کشاورزی، گوشت و پوست فراوان

۶. ۲۴۳۴۱

۵. ۱۵-۱۴۳۴۱

۸. ۲۸-۲۷۳۵-۳۴۱

۷. ۲۶-۲۵۳۴۱

* دیو در شاهنامه دارای معانی و مفاهیم گوناگونی است که در جای دیگر خواهد آمد.

حیوانات اهلی شده و دیوهای اسیر، نیاز حیاتی به کار را کاهش می‌دهد. و همدالبته نه برای همه جامعه.

موقعیت جدید به کسانی در درون جامعه این اجازه را می‌دهد که به کار نکردن بیندیشند. و این امر، بدون وجود سیستم حکومتگری ممکن نیست. موقعیت جدید دیگر نیازی به «کدخدای» ندارد. باید کسی که بر رأس امور تسلط می‌یابد، شاه باشد و شاه نیز «نماینده خدا» بر زمین، در این زمان، طهمورث «می‌میرد» تا جمشید بر تخت بنشیند. وی در آغاز جلوس بر تخت می‌گوید:

منم گنگت با فسره ایزدی
همانگونه که دیدیم این زمان، حکومت مطلقه گروهی قدرتمند شکل گرفته است، ولی هنوز تسلط بر کل جامعه امکان نیافته است. این تسلط نیازمند به افزاری است برای سرکوب جنگ افزار و جمشید این مهم را به انجام می‌رساند:

نخست آلت جنگت رادست برد
در نام جستن بگسردان سپرد
بفرکیی نسرم کرد آهنا
چو خود و زره کرد و چون جوشنا
چو خفتان و تیغ و چو برگستان
همه کرد پیدا به روشن روان^{۱۰}
اختراع بعدی نیز در همین راستا است:

دگر پنجه اندیشه جامعه کرد
که پوشند هنگام ننگ و نبرد^{۱۱}
حال، عملاً تقسیم بندی در جامعه پدید آمده است و هر کس وظیفه‌ای را عهده‌دار است. ولی این تقسیمات جنبه رسمی و قانونی نیافته است. این وظیفه را نیز جمشید چنین به پایان می‌رساند:

[گروهی که کاتوزیان خوانیش
به رسم پرستندگان دانیش]
[جدا کردشان از میان گروه
پرستنده را جایگه کرد. کوه]
[بدان تا پرستش بود کارشان
نوان پیش روشن جهاندارشان]
[صفی برد گردست بنشانند
همی نام نیساریان خوانند]
[کنجا شیر مردان جنگ آورند
فروزنده لشکر و کشورند]
[کزیشان بود تخت شاهی بجای
وزیشان بود نام مردی بیای]
[بسودی سه دیگر گره را شناس
کجانبست از کس بریشان سپاس]
[بکاردند و ورنند و خود بدروند
به گاه خورش سرزنش نشوند]
[ز فرمان تن آزاده و زنده پوش
ز آواز پیغاره* آسوده گوش]
[تن آزاد و آباد گیتی بروی
بر آسوده از داور و گفتگوی]
[چه گفت آن سخن گوی آزاده مرد
که آزاده را کاهلی بنده کرد]
[چهارم که خوانند اهتوخوشی
همان دست ورزان اباسرکشی]

۱۱. ۱۲۳۹۱

۱۰. ۱۰۸۳۹۱

۹. ۶۳۹۱

* = ننگ و نبرد = جنگ، پیکار

** = پیغاره = طعنه، سرزنش و بهتان

۱۲. ۳۵۰۱۸۴۰۱

[کجا کادشان همگنان پیشه بود روانشان همیشه پر اندیشه بود] ۱۲
 به این ترتیب، جامعه ظاهراً به چهار گروه تقسیم شده است، ولی با اندکی تعمق می توان دریافت که جامعه به ۴ گروه، در درون ۲ طبقه اصلی تقسیم شده است:
 ۱- کسانی که کار نمی کنند. ۲- کسانی که کار می کنند.

۱- طبقه اول کسانی که کار نمی کنند

این طبقه در برگیرنده ۲ گروه است: ۱- کاتوزیان [= خدمتگزاران خدا] ۲- نیساریان [= جنگاوران]
 این دو گروه، نگهبانان و مراقبان طبقه دوم هستند. گروهی نگهبانی روح و گروهی دیگر نگهبانی از جسم مردمان آن طبقه را به عهده دارند. اینان در تولید هیچ سهمی ندارند شاه نیز در راس این دو گروه قرار دارد:
 منم گفت با فره ایسزدی هم شهریاری هم موبدی

۲- طبقه دوم، کسانی که کار می کنند

این طبقه نیز در برگیرنده ۲ گروه است: ۱- بسودی [= کشاورزان] ۲- اهتوخوشی [= پیشه‌وران]. اینان تولید کنندگان جامعه هستند. اما چون قدرت در دست طبقه اول است انباشت ثروت تولیدی جامعه نیز در آن سمت انجام می گیرد:
 [جمشید] بفر کیانی یکی تخت ساخت
 چه مایه بدو گوهر اندر شناخت ۱۳
 به این ترتیب، جامعه یکپارچه قدیم، متلاشی شده و به جای آن ۲ طبقه اصلی پدید می آید. این جدایی طبقاتی تا بدینجا می کشد که نمایندگان طبقه اول وقتی از حکومت جمشید ناخرسند می شوند به دنبال ضحاک تازی- این اژدهای آدمی خوار- می روند و او را بر تخت می نشاند:

شوند آنجا یکی مهترست
 سواران ایران همه شاه جوی
 پراز هول شاه اژدها پیکرست
 نهادند یکسر به ضحاک روی ۱۴

آنان ضحاک را بر تخت می نشاند ولی ستم و بی عدالتی آنقدر تشدید می شود و آتش بیدادگری آنقدر شعله می کشد که دامن طبقه اول را نیز می گیرد.
 پس از شورش طبقه دوم، طبقه اول نیز با آنان همراه می شود، فریدون- نماینده طبقه اول- در راس جریان قرار می گیرد. کاوه نماینده طبقه دوم- از صحنه حذف می شود و تنها خاطره او و نشان ابدی او- دامن چرمینش- باقی می ماند.

پس از شورش، جنگ بین سربازان ضحاک و مردم در می گیرد:
 همه بام و در مردم شهر بسود
 کسی کش ز جنگ آوری بهر بود

که از درد ضحاک پر خون بدند
بکوی اندرون تیغ و تیر و خدنگ
پتی را نبند بر زمین جایگاه
چه پیران که در جنگ برنا بدند
ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند ۱۵

همه در هوای فریدون بدند
ز دیوارها خشت وز بام سنگ
بیارید چون ژاله ز ابر سیاه
به شهر اندرون هر که برنا بدند
سوی لشکر آفریدون شدند

مردم طبقه دوم چنین بی باکانه با ضحاکیان در رزمند. ولی آنان شیفته فریدون نیستند، آنان بدین جهت پرچم را به او سپرده اند که دلخون از ضحاک کند:

همه در هوای فریدون بدند
که از درد ضحاک پر خون بدند
در چنین هنگامه ای، ضحاک به بالای دیواره کاخ می رود و درون را می نگرد. فریدون را می بیند. چگونه؟ در حال رزم؟
[ضحاک] بچنگ اندرون شست بازی کمند

بسر آمد بر بام کاخ بلند

بدید آن میه نرگس شهرناز

پر از جادویی با فریدون بسراز

دو رخساره روز و دو زلفش چو شب

گشاده بنفرین ضحاک لب ۱۶

مردم پیروز می شوند. ضحاکیان شکست می خورند. ضحاک در دماوند به بند کشیده می شود. زمان، زمانه استفاده از فداکاریهاست. ولی نه! طبقه اول راضی نیست. وضع خوشایند آنان نیست. اگر روستایی و پیشه‌ور، مسلح باشد، خراج چگونه جمع می شود؟ چه کسی بیگاری می کند؟ در این جا آنان بادهان فریدون فریاد می زنند: طبقه دوم باید خلع سلاح شود:

که هر کس که زارید بیدار هوش
نه زین گونه جوید کسی نام و ننگ
بیک روی جویند هر دو هنر
سزاوار هر کس پدیدست کار
بر آشوب گردد سراسر زمین ۱۷

بفرمود کردن بدر بر خسروش
نباید که باشید با ساز جنگ
سپاهی نباید که با پیشه‌ور
یکی کار دزد و دگر گرز دار
چو این کار آن جوید آن کار این
بدین ترتیب کاست طبقاتی، جای جامعه همگون سابق را می گیرد.

پس از انسجام طبقات متضاد در داخل جامعه است که جهان نیز تقسیم می شود. تاپیش از آنکه طبقات بی ریزی شود، کشور و جدایی ملی نیز مطرح نبوده است: «کیومرث شد بر جهان کدخدای» ولی فریدون جهان را به سه بخش تقسیم می کند. به عبارت دیگر، پس از تکوین طبقات در داخل جامعه است که تفکیک ملتها از یکدیگر علت وجودی می یابد:

به سه بخش کرد آفریدون جهان
سیم دشت گردان و ایران زمین ۱۸

نهفته چو بیرون کشید از نمان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین

۱۶. ۴۲۲۷۵۱-۴۲۴

۱۸. ۱۷۹-۱۷۸۹۰۱

۱۵. ۴۱۴-۴۰۹۷۴۱

۱۷. ۴۴۰-۴۳۶۷۶۱